



## فصل نامه تحقیقات تمثیلی در زبان و ادب فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر

شماره چهل و یکم - پاییز ۱۳۹۸ - از صفحه ۳۳ تا ۵۵

## بازتاب نقش تمثیلی خورشید (آفتاب) در آینه ی غزل نزاری قهستانی

محمد حاجی آبادی

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد آزادشهر دانشگاه آزاد اسلامی، آزادشهر، ایران

## چکیده

حکیم نزاری قهستانی از شاعران شیرین زبان و نادره گفتار ادب فارسی در نیمه دوم قرن هفتم و آغاز قرن هشتم هجری قمری است. دیوان اشعارش، فرهنگ نامه‌ای از دین، حکمت، عرفان و آمیخته‌ای از فرهنگ عمیق ایران، یونان، هند و شریعت مقدس محمدی (ص) است. شعر حکیم ابزاری برای انعکاس دردهای مردم زحمت کش و ستم دیده بوده است و غزلش آب زلال چشمه عشق و جنون و شعله‌ی شوق و وجد و حال. نزاری مضامین و مفاهیم والای شعریش را به انواع علوم بلاغی و تصویرهای شاعرانه بدیع به ویژه تشبیه، استعاره و تمثیل آراسته و هنرمندیش را به خوبی در این زمینه آشکار ساخته است. شاعر برای بیان نمادین و تمثیلی اندیشه‌های خویش به خورشید و واژگان مترادف آن نظر داشته است که می‌توان اشارات نمادین و عرفانی آن را در شعرش مشاهده کرد. کاربرد تمثیلی خورشید در شعر نزاری ناشی از کهن الگوهای موجود در ناخودآگاهی جمعی اوست که ریشه در اساطیر و باورهای نوع انسان دارند. پژوهنده در پژوهش پیش رو بر آن است که به روش توصیفی - تحلیلی نقش تمثیلی خورشید (آفتاب) را در غزل حکیم نزاری مورد کنکاش قرار دهد تا به ژرفای شگفت انگیز اندیشه‌ی خاص این شاعر تصویرگر پی ببرد.

**کلید واژه‌ها:** نزاری قهستانی، غزل، تصویر شاعرانه، تمثیل، خورشید.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۵/۲ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۸/۱۱

پست الکترونیکی نویسنده مسؤول: Mhajiabadi89@yahoo.com

#### مقدمه

حکیم سعدالدین نزاری فوداجی بیرجندی از شاعران و حکیمان با نام و شیرین زبان ادب فارسی در نیمه دوم قرن هفتم و آغاز قرن هشتم هجری قمری بوده است. پدر وی شمس الدین محمد خود از ملاکان قدیمی خطه‌ی قهستان به شمار می‌آمده که در اواخر زندگانی به تهیدستی افتاده است. پدر نزاری مردی با سواد و معتقد که در شکل‌گیری جهان بینی فرزند نقشی در خور داشته است. اما ذوق و قریحه شاعری نزاری به روزگار پدر آشکار گردیده بود. برخی از اشعار حکیم از اعتقادات به مشرب باطنیان دارد. او معتقد است که اعتقاد به امامت و پیروی از اهل بیت (ع) را از پدر خویش آموخته است.

حق ازین پیش که در پیروی اهل‌البیت  
معتقد کرد به اثبات امامت پدرم  
چه قیامت که نمی‌دیدم اگر پیش از مرگ  
ظاهرا لعین نمی‌کرد کرامت پدرم  
(بهنیا، ۱۳۸۱: ۵۴۸)

غالب تذکره نویسان از نزاری با لقب حکیم یاد کرده‌اند. لیکن او در این باره چنین گوید:  
ز نادانی نزاری را گروهی  
چنان دانند کو مردی حکیم است  
ولی من خویشان را نیک دانم  
ز حکمت‌ها دلم اندک حلیم است  
(نزاری، ۱۳۷۱: ۵۵۰)

از میان تذکره نویسان بعضی سبب تخلص را انتساب او به ابومنصور المصطفی لدین الله نزار امام باطنیان پسر المستنصر بالله هشتمین خلیفه فاطمی و بعضی نحیفی بیش از حد شاعر و گاهی هر دو سبب را ذکر کرده‌اند. (مصفا، ۱۳۷۱: ۲۶) گرایش به نصیحت‌گری و مفاخره به قاعده شیخ اجل و هم نواختن طبل نصیحت به ذکر نام داران تاریخ و قهرمانان اسطوره هم به شیوه سعدی در قصیده بی بدیل:

بس بگردید و بگردد روزگار  
دل به دنیا در بندد هوشیار

که قدم به قدم نزاری قول و شیوه تنبیه و زیرکی و چابکی سعدی را در ذهن تتبع کرده است. (همان:

علاوه اشعار حکیم، ابزاری برای انعکاس دردهای مردم زحمت کش و زیر فشار سنگین ستم ظالمان و ریا پیشگان بوده است. اما از این میان «غزل‌های نزاری حکایت جدال با مدعیان پارسایی و مقابله با سالوس گران مرایی است. در شکل‌های دیگر شعر او نیز قرینه‌های این نزاع و آشتی ناپذیری او با ظالمان و ریا پیشگان بسیار دیده می‌شود.» (همان: ۱۳۲)

سخنور بیرجندی در تمام غزلیات و پاره‌ای از قصاید، قطعات و رباعیاتش به قناعت و رها شدن از تعلق جهان فانی و تصاویری روشن از سیر و سلوک و وقوف به حال و مقام سالکان اشارتی دارد. نیز باید گفت غزل نزاری روایت عالم مستی، بی خودی و خروج از عالم تن و عروج به سدره المنتهی است. علاوه، آب زلال چشمه عشق و جنون و شعله شوق و وجد و وصال است. باری غزلیات حکیم از نظر حافظ شناسی در خور و قابل اعتناست. به دو جهت: «نخست قول جامی در بهارستان درباره او که می‌گوید: «سلیقه شعر وی (= حافظ) نزدیکست به سلیقه شعر نزاری قهستانی اما در شعر نزاری غث و سمین بسیارست. به خلاف شعروی. دیگر از نظر فضای فکری و موجودات شعری و خمیره پردازی مفرطش که حتی شاید افراطی‌تر از منوچهری و حافظ باشد. چنانکه حمدالله مستوفی \_ معاصر نزاری \_ در تاریخ گزیده گوید: نزاری قهستانی اشعار لطیف دارد. در خمیرات کسی مثل او سخن نگفته است.» (خرمشاهی، ۱۳۷: ۶۲)

### پیشینه ی پژوهش

درباره نقش نمادین و اسطوره‌ای خورشید در آثار دیگر شاعران ادب فارسی کارهای در خوری انجام شده است که می‌توان به موارد زیر اشاره کرد. خانم پروین گلی زاده در فصلنامه علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی در تابستان ۱۳۹۴ شماره ۲۳ در مقاله «تحلیل بلاغی و تأویلی خورشید در مثنوی» به ویژگی‌های صوری و ذاتی خورشید اشاره کرده و مقاصد مولوی را از آنان آشکار ساخته است. زهرا قریشی و همکارش در فصلنامه مطالعات دانشگاه کاشان در تابستان ۱۳۹۵ شماره ۲۳ در مقاله‌ای با عنوان «بازتابش نقش اسطوره‌ای خورشید در مثنوی مولانا» به جنبه‌های نمادین خورشید پرداخته است. علاوه الهام خلیلی جهرمی و همکار در مقاله خویش با عنوان «از آرکی تایپ طلب تا سمبل آفتاب» در هفتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی دانشگاه هرمزگان در اسفندماه ۱۳۹۲ به سیر تحول و تطوری کهن الگوهای طلب و آفتاب اشاره کرده‌اند. اما در مورد حکیم نزاری قهستانی باید گفت: درباره زندگی، نسب نامه و روزگار شاعر علاوه بر آثار عالمانه استادان «مجتهدزاده» و «مظاهر مصفا»، در تذکره‌ها و تراجم نیز مطالبی سودمند به چشم می‌خورد. در زمینه خیال پردازی و

تصاویر آفرینی شاعر، رحیم سلامت آذر در پاییز و زمستان ۱۳۹۱ در فصلنامه علمی - پژوهشی بهارستان سخن، شماره ۲۰ در مقاله‌ای با نام «تصویرهای شاعرانه در غزلیات حکیم نزاری» بسامد تشبیه و استعاره را مورد بررسی قرار داده است. اما باید اشاره داشت که در زمینه تمثیل و نقش و کارکرد آن در غزل شاعر پژوهشی انجام نشده است که این موضوع در نوع خود می‌تواند روزنه‌ای هرچند خرد به دنیای صافی ذهن شاعر باشد.

### ماهیت و کارکرد تمثیل

باید گفت که در تکوین تمثیل، اساطیر، رویاها و برخی موضوعات فرهنگ عامه از جمله افسانه‌ها، ضرب‌المثل‌ها، مثل‌ها و حکمت‌های عامیانه به خاطر ساختار رمزی و مثل‌وارگی و ماهیت تفسیرپذیری، «از نخستین و مهم‌ترین و جهان‌شمول‌ترین سرچشمه‌ها محسوب می‌شوند که قرن‌ها در فرهنگ و ادبیات ملل مختلف، مضمون‌های بلند اجتماعی و فرهنگی بشر را از نسلی به نسل دیگر منتقل کرده‌اند». (حمیدی و شامیان، ۱۳۸۴: ۹۹) تمثیل در فرهنگ بشری مروج روحیه تسامح و نقطه اشتراک است به گونه‌ای که هیچکس آن را محل مناقشه نمی‌داند. «تمثیل با بهره گرفتن از محدودی وسیع مجاز، به زبانی مشترک و جهانی نزدیک گزارشگر احساسات و تجربه‌های مشترک بشری می‌شود. هرکس با شنیدن آن شرایط ویژه خود را با آن مقایسه می‌کند و خود را در آن سهیم و شریک می‌یابد. به دلیل همین ویژگی است که کتب آسمانی و معلمان و مربیان بشریت به این شیوه روی آورده‌اند». (ملایی، ۱۳۸۳: ۵۸)

شاعران و نویسندگان ایرانی تمثیل را بهترین ظرف برای بیان افکار و اندیشه‌های فلسفی، عرفانی، دینی و اخلاقی خود یافته‌اند. سوای ادبیات اخلاقی ایران که بر پیکره‌ی تمثیل‌های اخلاقی و اندیشگانی بنیاد نهاده شده، بزرگانی مانند سنایی، عطار، مولوی، جامی و دیگران، بخش عمده خلاقیت ادبی خود را در قالب تمثیل‌های اندیشگانی و رمزی ارائه کرده‌اند. تمثیل منحصرأ حوزه فعالیت‌های عقلانی آنهاست. «اغلب ایشان در دو قلمرو ادبی دست به خلاقیت زده‌اند. یکی بیان تجربه‌های شهودی و شخصی در زبان نمادین که قالب غزل را برمی‌گزینند و دیگری بیان اندیشه و افکار در قالب حکایات تمثیلی». (فتوحی، ۱۳۸۴: ۱۷۲) بی تردید، بسیاری از اسطوره‌ها، تصویر نمادین وضعیت پدیده‌های طبیعت به زبانی محسوس هستند. شماری از آنها، باورهای نجومی و تحقیقات کیهان‌شناختی را به تصویر می‌کشند. و برخی دیگر در پی نمادین ساختن زیر ساخت‌های اجتماعی و اندیشه مشترک در منابع باستانی و پیش از تاریخ و هم چنین تعقلی ساختن اعمال نمایشی - آئینی هستند.

با توجه به اینکه از سویی دیوان اشعار نزاری قهستانی به ویژه غزلیاتش فرهنگنامه‌ای از دین، حکمت، عرفان و آمیخته‌ای از فرهنگ عمیق ایران، یونان، هند و شریعت مقدس محمدی (ص) و از دیگر سو نشانه‌های خلاقیت و ابتکار شاعر را در کاربرد صور خیال و آرایه‌های ادبی به شیوه‌ای تازه و هنرمندانه است. می‌توان به قدرت شاعری وی پی برد. او به نیکی توانسته است که از عهده‌ی ارائه تصاویر شاعرانه برآید و در پاره‌ای از موارد در این باره به تازگی و نوآوری نیز پردازد. با نگاهی به تصاویر شعری نزاری می‌توان بر آن بود: «سبک تصویرسازی وی نمایانگر تصاویر و ترکیبات شعری سبک عراقی است. بنابراین، تصویر باعث ابهام و تعقید در شعر این شاعر نشده است و باتوجه به تشبیه‌ها و شخصیت‌های زیادی که در شعر نزاری وجود دارد تصاویر شاعرانه، حس و حیات و حرکت ویژه‌ای به شعر این شاعر بخشیده است.» (محقق و سلامت آذر، ۱۳۸۹: ۴۳)

طرح مباحث زیبایی شناختی سخن بزرگان ادب، باعث باروری و خلاق سازی اذهان جویندگان و پژوهندگان آثار ادبی می‌شود. اشعار ساحرائه‌ای که ادبا با هنرمندی تمام از دل طبیعت بیرون کشیده و برای انتقال معانی و احساسات درونی خویش از آن‌ها بهره برده‌اند. عناصری که در سایه آن ادیب، سوز جان خویش را برای تعالی روح بشری به رقم می‌کشد، هرچند این عناصر طبیعی بر زیبایی سخن می‌افزایند اما باید به این نکته توجه داشت که زیبایی حقیقی فراتر از این ظواهر زیبا می‌باشد، آن زیبایی راستین چیزی نیست جز تجلی حقیقت که بردل هرخواننده ی جوینده‌ای می‌نشیند.

بی شک نزاری قهستانی مضامین و مفاهیم والای شعری‌اش را به انواع علوم بلاغی و تصویرهای شاعرانه زیبا به ویژه تشبیه، استعاره و تمثیل و... آراسته است و هنرمندی و مهارتش را در این زمینه به خوبی آشکار ساخته است. وی از عناصر گوناگون از قبیل طبیعت بی جان، موجودات جاندار، آسمان و ستارگان، محیط پیرامون زندگی، دین اسلام و ادیان دیگر، اساطیر و تاریخ ایران و جز آن برای خلق تصاویر شاعرانه‌اش بهره جسته است. در این مقاله نگارنده کوشیده است ماهیت و کارکرد تمثیل را با نگاهی به خورشید و آفتاب در شعر حکیم نزاری بررسی نماید. در اندیشه او تمثیل چون سایر آرایه‌ها فرآیندی دو جانبه دارد، بدین گونه که گوینده با بیانی تمثیلی نیمی از انتقال پیام را برعهده می‌گیرد و باقی را بر عهده شنونده و مخاطب می‌گذارد. کندوکاو ذهنی برای یافتن حلقه‌های مفقوده‌ی این تشبیه مرکب سبب ایجاد التذاذ ادبی می‌گردد.

شاعر قهستانی چون دیگر شاعران و نویسندگان پهنه‌ی ادب فارسی از تمثیل و زیر مجموعه‌های آن، کارکرد و اغراضی را دنبال می‌نماید. تمثیل گاهی برای استدلال است. زمانی برای پند و اندرز دادن و گاهی پیامی را به صورت غیر مستقیم به خواننده منتقل می‌سازد. اما هدف عمده، ایضاح و گشایش

مطلبی جهت تثبیت در ذهن مخاطب است و این کارکرد با هدف ادب تعلیمی که در پی بیانی روشن است، سازگارتر می‌نماید.

### تأملی در تمثیل خورشید (آفتاب)

تأثیر شدید آسمان و آنچه در اوست، بر روی سراینندگان و هنر آفرینان ایرانی سبب گردیده تا در شعر فارسی برای توصیف آسمان، خورشید، ماه و ستارگان تعبیرات جالبی خلق شود که همه روشنگر قدرت شگرف سخن پردازان ایرانی در آفرینش واژگانی شیوا و سرشار از ذوق و هنری کم نظیر است. شگفتی و اسرار آمیزی آسمان و خورشید در نزد گذشتگان بیشتر از امروز جلوه می‌کرد. امروزه تجلی آن باورها در شعر شاعران به صورت تصاویر شاعرانه مانند نماد و اسطوره مشاهده می‌شود. باید گفت که «تا قبل از رنسانس، خورشید به دلیل بزرگی، نورانیت و منشاء تحول و روز و شب بودن در ناخودآگاه جمعی بشر جایگاه محوری داشته و حتی اسطوره شناسان آن را مبدأ اصلی پیدایش اسطوره می‌دانند.» (فدایی، ۱۳۸۱: ۵۱)

نقش خورشید به عنوان عنصر اصلی حیات با ویژگی‌های ظاهری خاصی که دارد به عنوان کهن‌ترین و موثرترین نماد در اسطوره‌ها باقی ماند. اولین بار اسطوره خورشید توسط یونگ به کار برده شده است. «تصویر رؤیا، یک کهن الگو است زیرا تصلیب روی چرخ، یک الگوی اسطوره‌ای است که این همان چرخ خورشید باستانی است و تصلیب نوعی قربانی به پیشگاه خدای خورشید است تا خشم او فرو نشیند.» (یونگ، ۱۳۸۶: ۵۳)

خورشید یکی از رایج‌ترین صور خیال در حوزه ادبیات جهانی است که با نام‌های گوناگونی چون خورشید، آفتاب، شمس، مهر و خور و ... به کار رفته است. خورشید با داشتن صفاتی چون زیبایی، قدرت، عظمت و بلندی، نور و درخشندگی، پرتو افشانی و سودبخشی، نمودار مفهومی نمادین و کهن الگویی همچون صفات نوعی موجود در خود، مظهر کمال، تصمیم، اراده، کار و کوشش، سرعت، نشاط، گرایش به بلندپروازی و عظمت جویی، نجات دهنده‌گی از تیرگی‌ها، خودآگاهی و نمادی از الوهیت بوده و در ادبیات و باورهای اسطوره‌ای با این ویژگی‌های نمادین ستوده شده است. (قریشی و حاجی زاده، ۱۳۹۵: ۱۰۰) در مفاهیم عرفانی نیز خورشید «تجلی خداوند، هستی ساکن، قلب کیهان، مرکز وجود و معرفت شهودی، شعور جهانی، اشراق، فرّ و شکوه، سلطنت و در یک کلام صورت مثالی نور متعالی است.» (غراب، ۱۳۸۴: ۲۵۸)

با توجه به این کهن الگوها، نوع نگاه به خورشید در بین شاعران و نویسندگان گوناگون متفاوت است. برخی از آنان تنها به توصیف آن پرداخته‌اند. اما عده‌ای برای بیان نمادین و تمثیلی اندیشه‌های خویش به خورشید نظر داشته‌اند. تصاویر متنوع نوآورانه طبیعی از خورشید را می‌توان در شعر خاقانی، نظامی و اشارات نمادین و عرفانی آن را در شعر عطار، مولانا، حافظ و نیز نزاری قهستانی به حد و فور مشاهده کرد. که برخی آن را به آیین میترا و مهری نسبت داده‌اند. قرن هفتم و هشتم اوج تجلی خورشید در شعر فارسی است.

خورشید و معادل‌های آن آفتاب، مهر، خور و شمس در اشعار نزاری قهستانی فراوان است شاعر با نشان دادن واژه خورشید و واژگان مترادف با آن در زنجیره کلام و اراده معنایی و رای معنای ظاهری آن، قدرت خود را در بیان اندیشه‌های گسترده و در خلق جنبه‌های زیبایی شناختی به روشنی آشکار ساخته است. باید اشاره داشت که کاربرد نمادین و تمثیلی خورشید در شعر نزاری ناشی از کهن الگوهای موجود در ناخودآگاه جمعی اوست که ریشه در اساطیر و باورهای نوع انسان دارند. به بیانی دیگر ویژگی‌های خورشید، سابقه اسطوره‌ای در ذهن انسان داشته است و میراث بشر از نیاکان خویش در گستره‌ی تحول تاریخی است. در پژوهش پیش رو کوشش شده است تا نقش تمثیلی خورشید و کارکردهای آن در غزل نزاری قهستانی مورد بررسی قرار گیرد.

### بررسی نقش تمثیلی خورشید (آفتاب) در غزل نزاری

#### -آفتاب (تمثیل وحدت حق)

از روزگاران بس کهن، آدمیان برای اسطوره‌ها و باورهایشان از نمادها و تمثیلاتی بهره برده‌اند «یکی از نمادها دایره بود که کامل‌ترین آن در نمادی از خورشید تمام ویژگی‌هایش به کار می‌رفته است. شکل دایره همان خورشید است و نماد وحدت و تمامیت که در تعبیر یونگ با عنوان «ماندلا» تعبیر می‌شود.» (یونگ، ۱۳۸۹: ۲۶۵). در اندیشه سهروردی خورشید به دلیل یکی بودن به زبان اشراق، آیت توحید و وحدت است. «عقول و نفوس مراتبی دارند که بالاترین آن نورالانوار است و نورانیت همه انوار فیض نور اوست.» (خسروی، ۱۳۸۸: ۱۴ - ۱۳) خورشید بارها در نماد وحدانیت و به یگانگی رساننده کثرات عالم به کار رفته است. مولانا نیز «روح را آفتابی می‌داند که با آمدن به این عالم همچون اشعه‌های خورشید بر روزه‌های گوناگون به نظر می‌آید و در پرتو آفتاب حقیقت، این سایه‌ها و اختران و کنگره‌ها و روزنها و به طور کلی کثرات یکی بیش نیستند.» (قریشی و حاجی زاده، ۱۳۹۵: ۱۲۲ -

حکیم نزاری قهستانی نیز در این باره بر این باور است که نورخورشید وحدت، وقتی بر انسان بتابد تمام کثرات و منیت‌ها که چونان ابر و حجابی صفحه‌ی دل او را تیره گردانیده است، محو و فانی می‌نماید. از این رو تا ابرها های منیت در وجود انسان از بین نرود، آفتاب وحدت برآسمان دل او طلوع نخواهد کرد.

چون فرو شستیم ازین مردار دست  
نور وحدت آفتاب روشن است

گرگ مردم خوار دنیا میش ماست  
گر غمامی می‌نماید پیش ماست

(نزاری، ۱۳۷۱: ۶۸۰)

و در بیانی دیگر نزاری، مشرکان را خفاش صفاتی معرفی می‌کند که جهل و نادانی آنان را نابینا ساخته است و چنین کسانی را یارای مشاهده خورشید توحید نیست.

مشرکان دعوی توحید نکردندی کاش  
چه کند طاقت خورشید ندارد خفاش

(همان: ۱۲۷۱)

و شاعر به تنهایی و یکه سواری خورشید نیز اشارت دارد.

با تو گر چون سرطان کژ رود ایام چه باک  
نیست آسایش از سایه دیوار کسی

تو به اخلاص کمر بسته چو جوزا می باش  
هم چو خورشید سفر می کن و تنها می باش

(همان: ۱۲۷۶)

### خورشید (رخ یار)

باید اشاره داشت: «رخ اشارت به ذات الهی است به اعتبار ظهور کثرات اسمایی و صفاتی از وی. و رخ محل ظهور کمالات اسمایی و صفاتی است»، فرمود که:

رخ اینجا مظهر حسن خدایی است  
مراد از خط جناب کبریایی است»

(لاهیجی، ۱۳۸۸: ۴۹۴)

حکیم قهستانی جمال یار را سراسر نور و زیبایی می‌بیند و فروغ جمال یار را در برابر اشعه‌های نورانی خورشید آسمان به مثابه جلوه و زیبایی طاووس در مقابل سیاهی و زشتی غراب بر می‌شمارد.



پرتو خورشید پیش نور جمالت  
در بر طاووس هم چو پر غراب است  
(نزاری: ۶۲۵)

او رشک و حسادت خورشید را بر رخ یار پیوسته در اندیشه اش می پروراند و با نگاهی به ضرب المثل «خورشید پشت ابر نمی ماند» بر آن است که عاقبت خورشید حقیقت آشکار خواهد گشت و رشک بران با مشاهده آن شکل و شمایل، مست خواهند شد.

در ستر ابر چند توان داشت آفتاب  
ای رشک آفتاب بر افکن ز رخ نقاب  
خود بر گرفته گیر نقاب از جمال خور  
خفاش چون کند که ندارد توان و تاب  
(همان: ۵۶۳)

چو رشک آفتاب و غیرت سروست چون گویم  
جمال آفتاب و قامت سرو سهی دارد  
(همان: ۱۰۱۴)

یا:

کیست آن خورشید در ابر عماری می به دست  
کافتاب از رشک آن شکل و شمایل مست شد  
(همان: ۱۰۹۸)

شاعر آفتاب چرخ را پیوسته سرگردان و در جستجوی یار روان و دوان می بیند.  
آفتاب چرخ سرگردان چنین  
دایما در جست و جوی یار ماست  
(همان: ۶۷۹)

و در جایی دیگر نزاری شکوه و منزلت و زیبایی آفتاب گردون را ذره ای از احسان خود و خدایش می داند.

آفتاب چرخ با آن فر و زیب  
پرتو یک ذره از احسان ماست  
آفتابی چون شود در ذره محو  
این چنین که آثار آن برهان ماست  
(همان: ۶۸۷)

علاوه، آفتاب را چون پروانه ای، ناپروای شمع رخسار یار دانسته است.

آفتاب از پرتو شمع رخت  
راست چون پروانه ناپروای تست  
(همان: ۷۴۵)

سخن سرای بیرجندی خورشید عالم افروز حقیقی را طلعت زیبای یار تعبیر می‌کند که تمامی بینندگان  
خیره و مات جمال اویند.

عجب مدار که خورشید عالم افروزست  
دو چشم مردم اگر خیره در جمال تو ماند  
(همان: ۷۹۰)

نزاری، حیات و جاودانگی جانش را پرتوی از انوار تابان جمال خورشید جانان قلمداد می‌کند و خود  
را به مانند ذره‌ای به دنبال آفتاب یار روان می‌بیند. مولانا نیز به حیات بخشی خورشید اشارت دارد.

چونکه وقت آید که جان گیرد جنین  
آفتابش آن زمان گردد معین  
این جنین در جنبش آمد ز آفتاب  
کافتابش جان همی بخشد شتاب  
(مولوی، ۱۳۷۸: ۱۷۴)

و در این باره نزاری راست:  
حیات جان من از عکس روی خورشیدست  
از آن چو ذره به دنبال آفتاب رود  
(نزاری: ۱۱۵۹)

- خورشید (تمثیل عشق) شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
در اندیشه حکیم نزاری، عشق خورشیدی است تابان که تنها کسانی تاب نور و فروغ چنین خورشیدی  
را دارند که مسلح به نورانیت چشم دل و درک حقایق باشند و طبیعی است که خفاش صفتان کور دل  
از درک چنین حقایقی عاجزند.

ره نباشد در حریم عشق هر اوباش را  
طاقت خورشید نا ممکن بود خفاش را  
(نزاری: ۵۱۲)

و پرتو خورشید عشق را باید با عشق نگریست و با دیده عقل معیوب و محجوب نمی توان آن را به نظاره نشست. علاوه، عقل را در حریم عشق کاره ای نیست و در این باره باید گفت: آنجا که عشق خانه گیرد، عقل کرانه گیرد.

به عشق پرتو خورشید عشق می جویم  
وگر نه عقل چه بیند به دیده معیوب  
(همان: ۵۹۲)

یا:

به پای عقل مرو در ولایت عشاق  
مقام شب پره را جای آفتاب مساز  
(همان: ۱۲۴۶)

به روشنایی خورشید عالم آرایت  
که همچو ذره درو چشم عقل حیران است.  
(همان: ۶۹۹)

شاعر قهستانی در مشرب عرفانی اش، جهان و نهان، یقین و گمان، بیان و زبان همه را سایه ای از خورشید عشق می بیند.

جهان در سایه خورشید است	نهان در سایه خورشید عشق است
یقین در ذره ذره آفتاب است	گمان در سایه خورشید عشق است
سخن روشن ز نور آفتاب است	زبان در سایه خورشید عشق است
گریز از آفتاب ناتوانی	توان در سایه خورشید عشق است

(همان: ۶۶۵)

علاوه خورشید، عالم گیر و یگه سوار گردون و در نزد همگان مشهور و بلند آوازه است و می توان گفت در سایه خورشید عشق قرار گرفتن برای انسان شهرت را به ارمغان دارد و نام مشهورش را در جریده عالم ثبت خواهد کرد.

اگر نامت چو شمس آفاق بگرفت  
نشان در سایه خورشید عشق است  
(همان)

### - خورشید و خفاش (تمثیلی از نور و ظلمت)

خفاش را شب پره یا موش پرنده نیز می‌خوانند، «خفاش در مقابل حقایق روشن کور است و انباشته‌ای است از عفن و کراهت‌های اخلاقی.» (شوالیه، ۱۳۸۸: ۱۰۹) گذشته از آن، خفاش موجودی است که در مسیر تکامل صعودی خود متوقف شده است. خفاش نه در رده پایین‌تر از خود قرار می‌گیرد و نه در رده بالاتر از خود، این پرنده ناقص چنانچه کنت دوبوفون گوید: «موجودی عفریت آسا است.» (همان: ۱۱۰)

می‌توان اشاره داشت که خفاش تمثیل انسان‌هایی است که از درک اسرار و رموز عشق الهی عاجزند. حال چنین کسانی «شباهت به حال خفاش دارد که چون چشمش به نور روز انس ندارد، روزها هم در ظلمت شب می‌ماند. کسانی که نیز علم بحثی آن‌ها را از دریافت نور ایمان محجوب می‌دارد مثل خفاش به ظلمت شک و تردید التجا می‌کنند و به جای آنکه تسلیم جاذبه نور گردند به ظلمت چون و چرا پناه می‌برند.» (زرین کوب، ۱۳۶۸: ۵۲۴)

با تأمل و تعمق در غزل نزاری قهستانی می‌توان بر آن بود که نقش پرندگان مانند هدهد، بلبل، پروانه، مرغ و خفاش در تشبیهات و تمثیلات شاعر حضوری پر رنگ دارند. اما در این میان، نقش مرغ در معنای پرنده و مرغ عیسی یا خفاش و یا شب پره از بسامد بالایی برخوردار است. در اندیشه نزاری، آنان که عوالم و احوال عشق را بیهوده و سرسری می‌گیرند و از درک اسرار حقایق عاجز و از نور ایمان محجوبند. چنین کسانی از گام نهادن به حریم عشق و معرفت محرومند.

ره نباشد در حریم عشق هر اوباش را  
طاعت خورشید ناممکن بود خفاش را  
(نزاری: ۵۱۲)

و آن کسی که از معنا و حقیقت روی برمی‌تابد و به سیاهی و تاریکی درون خویش دل خوش می‌کند، به خفاشی می‌ماند که تاب و توان مشاهده نور حق را ندارد. چنین کسی تنها در سایه عنایت و لطف یار خواهند توانست جمال یار را به نظاره بنشینند.

خود بر گرفته گیر نقاب از جمال خور  
ای رشک آفتاب بر افکن ز رخ نقاب را  
(همان: ۵۶۳)

شاعر قهستان بر این است که باید طلعت و دیدار دوست را با چشمی پاک و دلی به دور از آرایش‌ها به مشاهده نشست و به تعبیری دلی که خورشید گونه شده باشد. با نگاهی به اساطیر می‌توان پی برد که بین پاکان و خورشید ارتباط تنگاتنگی برقرار است. «خورشید پایه نام سومین طبقه بهشت است که جایگاه نیک کرداران و پاکانی که روانی روشن همچون خورشید داشته‌اند، است.» (عفیعی، ۱۳۷۴: ۵۴)

چشم ما و طلعت دیدار دوست  
چشم خفاش است و نور آفتاب

(نزاری: ۵۷۷)

چشم من از نور خور حیران خفاش وار  
روح من از راح شوق غرق نشاط و طرب

(همان: ۵۸۷)

و در ابیات زیر، نزاری با آوردن تمثیل خورشید و خفاش، دو گروه از آدمیان را (محقق و جهول، دانا و نادان) را به زیبایی برای خواننده از یکدیگر ممتاز می‌سازد و شناختی از آن دو را ارائه می‌دهد.

حدیث محقق مگو با جهول  
در اعداد جمعیت از اصل نیست  
که هر مرغ را دانه‌ای دیگرست  
و گر هست افسانه‌ای دیگرست  
ز خفاش بر نور خود کن قیاس  
برین شمع پروانه‌ای دیگرست.

(همان: ۷۸۳ - ۷۸۲)

در دیدگاه عرفانی حکیم نزاری، خورشید، نور و روز رمزی از وجود خالق است. در تمثیلات سهروردی نیز خورشید نماد حق است و آنچه مجذوب آن می‌شود سالک است. این عنصر در واقع پایه تفکر سهروردی به ویژه در کتاب «لغت موران» است.

پر نور شرار سینه‌ی من  
خفاش ز نور در حجاب است  
گر هست هم از ظهور نورست  
زیرا که از آفتاب دورست

(همان: ۷۸۶)

انسان‌های بدون بینش و بصیرت را آن قابلیت نیست که مرتبه خورشید معرفت و حقیقت را درک نمایند و دل ناخالص آنان را یارای درک و مشاهده چنان خورشیدی نیست.

خفاش و شعاع نور خورشید  
این مرتبه حد بی بصر نیست

(همان: ۸۷۸)

تربیتم کرد عشق راهبرم عشق بود  
نوبت انجام کرد خلوت آغاز داد

شب پره را ره نداد در نظر آفتاب  
قلب فرو مایه را در دهن گاز داد

(همان: ۹۷۸)

تمام حرص و ولع شاعر قهستان بر آن است که حجابها از دل و دیدگانش کنار زده شود تا نور و روشنایی آفتاب حقیقت را ببیند. چرا که او تمام نور زندگانی‌اش را از چنان خورشیدی می‌داند.

آخرای دوستان نزاری زار  
گرده می‌میزند هم از جایی ست

گرچه خفاش وار محجوب است  
مولع آفتاب سیمایی ست

(همان: ۹۰۹ - ۹۰۸)

#### - خورشید و حربا (تمثیلی از فنای عارفانه)

حربا که آفتاب پرست نیز گویند. بر طبق افسانه‌ها «از هفت خصوصیت برخوردار است که این خصوصیات کاملاً برای پژوهندگان آشکار است. حربا به خواسته‌ی خود رنگش را تغییر می‌دهد، به مفهوم مثبت آن، یعنی اجتماعی بودن، با سیاست بودن، امکان معامله با هرکس، تطبیق دادن خود با تمام شرایط، پذیرفتن عادات تمام جوامع، در مفهوم منفی یعنی ریا کار و متلون المزاج بودن، و نان به نرخ روز خوردن و در جهت باد حرکت کردن و در ضمن به معنی از دست دادن اصالت و فردیت است. زندگی همراه با تملق گویی از قدرتمندان و درباریها.» (شوالیه، ۱۳۸۸: ۹-۸)

در «روح الارواح سمعانی» درباره این پرنده چنین آمده است: «آفتاب پرست چون آفتاب کله ی نور بزد و نقاب زربفت به روی فرو گذاشت، از آن خانه متحیر خود برآید و بر سر خاشاک شود و دو دست در روی زند و دیده بر جمال خورشید گمارد. هرچند شعاع آفتاب تیزتر دیده‌ی جمال او در آن جمال شده تر. آن حیوان بر سر آن خاشاک می‌باشد چندان که آفتاب روی به غروب نهد. چون سلطان آفتاب رخت غروب در بست او متحیر وار به زاویه اندوهان خود باز گرداند.» (شفیعی کدکنی، تعلیقات مصیبت نامه، ۱۳۸۸: ۷۵۲)

در اندیشه حکیم نزاری، جانی که از آرایش‌ها به دور و پاک است. خورشید گونه است. خورشیدی که در مکان نمی‌گنجد و از آنجایی که با اصل آفتابی خویش در پیوند است. زوال در پی ندارد و این همان جان اولیاست که باهم متحد و با حق در پیوند است. بنابراین خداوند چون آفتاب است و عاشق، نور آن آفتاب که سرانجام به آن می‌پیوندد. این گم گشتگی همان مفهوم عرفانی فنا است که وحدت را

به همراه خویش دارد. به بیان دیگر، نور خورشید وحدت، زمانی که بر آدمی می‌تابد، منیت‌ها، کثرات و ذرات و سایه‌های وجود را محو و فانی می‌سازد و مقدمه‌ای برای قرب حق می‌شود. پس آن که در برابر آفتاب حق نگدازد و فانی نشود. به مانند خفاش کور است و معرفت نور خورشید را درک نخواهد کرد.

من چو حربا عاشقم برعکس نور	نی چو خفاشم ز خور در احتجاب
تا شوند احباب در محبوب محو	از وجود خویش کردند اجتناب
تا که خواهد طاقت انوار داشت	گر جمال از پیش بردارد نقاب

(نزاری: ۵۷۷)

شاعر قهستانی فضای دلش را از مهر عشق غرق نور و پیوسته خود را با دوست در حضور می‌بیند و غایت شوق و وصل یار، شکیبایی را از کف او ربوده است.

خفاش ز نور در حجاب است	زیرا که از آفتاب دور است
حربا که نمی‌شکبید از نور	از غایت شوق ناصبور است

(همان: ۱۲۴۸)

نیر:

خفاش در حجاب بماند از جمال خور	سری بود هر آینه در چشم بند باز
حربا ز حیرتی که بر او غالب آمده ست	از تاب خود نمی‌کند البته احتراز

(همان: ۱۲۴۸)

غزل سرای بیرجندی، خود را پیوسته در طواف کوی یار می‌بیند و پروانه صفت بر گرد شمع معنبر او می‌چرخد و امید آن دارد که معشوق برقع از نقاب بر افکند و دیدگانش را به دیدار طلعت یار منور سازد و در این باره چه زیبا می‌سراید:

روزگاری است که بر ماه تو مهر آوردم	دل حربا صفتم ز آن همه بر خور گردد
گوشه‌ای برفکن از برقع و طلعت بنمای	تا به دیدار توام دیده منور گردد

(همان: ۹۹۸)

### - آفتاب و ذره (شوق بازگشت هستی به اصل خویشتن)

بسیاری از شاعران، با دیدی عرفانی کل هستی را با شعور معرفی می‌کنند و منشأ این شعور را از دل ذرات می‌بینند. آنان از اصل وحدت نیروها و ذرات - که عامل شکل‌گیری اجسام و پدیده‌هاست - بهره می‌گیرند و مهربانی و عشق ذرات به یکدیگر را عامل پیوستگی و آفرینش پدیده‌ها می‌دانند.

ذرات جهان در اشتیاقند همه  
اجزای جهان به عشق طاقند همه

(عطارد نیشابوری، ۱۳۸۹: ۲۳۱)

«عطارد با چشم حقیقت بین عرفان، سیر حرکتی کل ذرات عالم را به درگاه الهی می‌بیند، هر ذره‌ای را ابدی و جاودانی می‌داند و ذرات جهان را پایه‌های نردبان صعود به عرش الهی می‌یابد». (غلامپور، ۱۳۹۴: ۱۹۶)

علاوه، مولانا گاهی که از آفتاب در جایگاه حق سخن می‌گوید. همراه با آن، ذره را نیز نماد سالک و آن کسی که باید به سلوک آفتاب بیوندد، می‌آورد.

از برای لطف، عالم را بساخت  
ذره‌ها را با آفتاب او نواخت

(قریشی و حاجی زاده، ۱۳۹۵: ۱۱۱)

هر ذره یا سالک که همان عالم صغیر است، «شایستگی آن را دارد تا در آن حقایق والای هفت آسمان (جهان کبیر) را مشاهده کند. یعنی درک شهودی (چشم جان) هم مانند فیلسوفان باستان و علم فیزیک هر ذره را حاوی ویژگی‌های کل می‌داند.» (غلامپور، ۱۳۹۴: ۱۹۸)

حکیم نزاری به مانند شاعران عارف پیشه دیگر، بارها ایده‌ی وحدت بخشی عارفانه و روانکاوانه در لا به لای تصاویر هنری خویش مطرح ساخته است. باید اشاره داشت «که وحدت‌نگری در عرفان به شیوه‌ای متعالی مطرح بوده است و عارفان در کل هستی، اتحاد را مشاهده می‌کردند و تمام هستی را چونان ذره‌ای به سوی نور در حرکت می‌دانستند. بازگشت به اصل خویشتن، خواهشی است که در همه موجودات عالم به طور ذاتی احساس می‌شود.» (شمیسا، ۱۳۷۷: ۵۷)

مرا دلی ست ز تیمار بی دلی دروا  
معلق است به سوی چو ذره‌ای زهوا  
چو ذره مضطربم در هوای خورشیدی  
که زیر سایه ز نقش خرد کند ماوا

(نزاری: ۵۵۵)



و نیز شاعر چونان ذره‌ای در طمع خورشید وصل است.

دلبرا ذره به خورشید کند میل و مرا  
 طمع وصل تو در سر ز پی آن برخاست  
 من اگر سر برود با تو به سر خواهم برد  
 تا نگویند به عجز از سر پیمان برخاست  
 (همان: ۶۴۹)

علاوه، آفتاب چرخ را با تمام فرّ و زبیش در برابر آفتاب حقیقت ذره‌ای می‌بیند که باید رو به سوی آفتاب حق داشته باشد و در مسیر پیوند با او، خود آفتابی با قدرت شود که آفتاب فلک ذره‌ای از احسان او باشد.

آفتاب چرخ با آن فرّ و زیب  
 پرتو یک ذره از احسان ماست  
 آفتابی چون شود در ذره محو  
 این چنین که آثار آن برهان ماست  
 (همان: ۶۸۷)

نیز:

ماهی چنین که دید که خورشید آسمان  
 کز نور او سراسر آفاق روشن است  
 (همان: ۷۱۰)

ملای روم همین مضمون را این گونه در اندیشه خویش پرورانیده است.

ذره‌ای ز آن آفتاب آرد پیام  
 آفتاب آن ذره را گردد غلام  
 قطره‌ای کز بحر وحدت شد سفیر  
 هفت بحر آن قطره را باشد اسیر  
 (مولوی، ۱۳۷۸: ۲۵۷)

نزاری با آوردن تعابیر (ذره و آفتاب)، (خفاش و خورشید) در پی آن است که از سویی عظمت خورشید را یاد آور شود و از دیگر سو نهایت دوری این دو را به سالکان طریق حق بازگو شود. او را بر آن است که به سالکان گوشزد نماید که از خامی ناشی از ذرات مادی خویش جدا شوند تا چشم و دلشان بزرگتر از ذره و آن حقیقت اصیل را مشاهده نماید و به تعبیری خورشید گونه شوند.

نزاری تا کی از خامی چه سودا می‌پزی والله  
 اگر یک ذره ز آن خورشید در هر دو جهان گنجد  
 از این‌ها هرچه برگفتی که گنجد یا نگنجد چه  
 مگر هم او بود هم او که با او در میان گنجد  
 (نزاری: ۹۹۳)

### -آفتاب (حسن یوسف)

داستان یوسف و زلیخا یکی از پرکاربردترین داستانها و روایات در ادب فارسی است که نویسندگان و شاعران ایرانی در این داستان، اسرار عشق و محبت را آشکار می‌کنند و پاکی، صداقت، زیبایی خالص و بی‌منتها را مجسم می‌سازند. یوسف «آیتی و مظهري از پاکی بی‌منتها، مردانگی و شرف، زیبایی بی‌حد و حصر و عشق پاک و خالصانه‌ای است که در ظاهر گناه آلود جلوه می‌کند و حتی پایان زندگی او به صورت‌های مختلف تصویر می‌گردد. در پایان زندگی، او مظهر معشوقی است که فقط متعلق به زلیخا نیست بلکه متعلق به همه است. در اصل اوست که یکتاست و همه را با یک نظر می‌نگردد.» (پورخالقی چترودی، ۱۳۷۴: ۳۹۲) در واقع یوسف، تصویر انسان نیک و برجسته‌ای است که به علت حسد و مکر نزدیکان خود به چاه حسادت و کینه توزی می‌افتد، اما از بین نمی‌رود تا انتقام خود را بگیرد و پاکی و صفای خود را اثبات کند و در مقابل آن، حسودان گرگ صفتی قرار دارند که گرگ حسادتشان خوبان یوسف صفت را می‌درد. «بدون شک گرگی که یعقوب از آن بیم دارد، درنده‌ای به نام گرگ نیست، بلکه حسادتی است که به صورت گرگ، دندان تیز کرده تا محسود را بدرود و او را از سر راه بردارد.» (همان: ۳۹۴)

یوسفان از رشک زشتان مخفیند  
 از عدو خوبان در آتش می‌زیند  
 یوسفان از مکر اخوان در چهند  
 کز حسد یوسف به گرگان می‌دهند  
 از حسد بر یوسف مصری چه رفت  
 این حسد اندر کمین گرگی است زفت  
 (مولوی، ۱۳۷۸: ۲۴۸)

در اندیشه نزاری، کوردلی و خفاش صفتی منکران ذره‌ای از حسن و جمال یوسف نمی‌کاهد. زیرا آنان چشم دل را بسته و چشم سر را گشوده‌اند و جز ظاهر به چیزی دیگر نمی‌اندیشند. نیز دیده چنین کسانی همچون برادران یوسف است. علاوه، دلی که از شعاع آفتاب کبریایی بی‌نصیب مانده و در آن صفایی نیست، دلی که تاب آفتاب حقیقت در آن راه نیافته است، باید مانند یوسف از این چاه تاریک و ظلمانی بیرون آید و به آفتاب حقیقت و راستی راه یابد.

کاش برون آمدی یوسف ما از نقاب  
تا به ملامت حسود بیش نکردی خطاب  
نی چه حدیث است نی ما که و یوسف کدام  
شب پره و احتمال در نظر آفتاب  
(نزاری: ۵۸۰)

یا:

صبا کجاست یعقوب صبح را گوید  
که آفتاب چو یوسف به چه فتاد امشب  
(همان: ۵۹۰)

### -آفتاب (تمثیل عفت و پاکی)

آفتاب و خورشید در متون اسلامی از عناصر قدسی و مینوی و یکی از تجلیات قدرت الهی و جلوه‌ای از جلوات حق به شمار می‌آید. در قرآن کریم از «شمس» با احترام یاد شده است. خداوند بلند مرتبه در سوره «الشمس» به خورشید سوگند یاد کرده است: «والشمس و ضحیها والقمر اذا تلیها» (شمس / ۱)

در اساطیر نیز نسبت خورشید با پاکان و مقربان قابل ملاحظه است. علاوه، اسطوره‌ی گذر از آتش به هدف تطهیر و عروج از مادیت، دلالت گر این امر است. «همین موضوع می‌تواند یک وجه اهمیت خورشید، آتش و به طور کلی مظاهر روشنی و گرما در آئین مسیحیت به تبع آئین مهری باشد». (قریشی و حاجی زاده، ۱۳۹۵: ۱۱۴)

در این راستا، شاعر قهستانی به پاکی و قداست آفتاب اشارت دارد و معشوقش را مقدس، حور صفت و خورشید گون می‌بیند که کور دلان خفایش صفت را یارای مشاهده زیب و فرّ او نیست.

آفتابی دیدمی بالای سرو سیم بر  
خرمنی گل دیدمی در زیر کافوری حجاب  
از حجاب چادر عفت چو بیرون آمدی  
هم چنان کاید برون از پرده‌ی شب آفتاب  
در میان حله حوری دید می کز فرّ او  
دیده چون خفایش بی طاقت شدی از اضطراب  
(نزاری: ۵۶۶ - ۵۶۵)

و در جایی دیگر چنین می‌سراید:

به آفتاب نگه کن که از حیا هر شام  
به زیر چادر شب روی در نقاب گرفت  
(همان: ۹۲۸)

### - خورشید (چشمه جود و بخشش)

آشکاراست که خورشید بر همه چیز، خوب و بد، عادل و ظالم به یکسان نور می‌باشد. منبع و سرچشمه‌ی نور، گرما، زندگی و باروری است. اشعاش نشانه‌ی اثرات آسمانی و مینوی است که به زمین می‌رسند. به گفته‌ی الیاده «حضور خدا - خورشید در مراسم عبادی در وهله‌ی نخست به علت فضایل باروانه‌اش و دوام و اثر بخشی و کارسازی آن است.» (الیاده، ۱۳۷۲: ۱۳۹)

در اندیشه‌ی نزاری قهستانی خورشید، تمثیلی از چشمه‌ای جوشان و بخشنده است که دل و جان آدمی را با جام شرابی از نور و صفا، روشنی می‌بخشد.

ترا صحبت اهل دلی نکرده فتوح  
بقای خضر چه دانی چه بود و کشتی نوح  
شود چو چشمه خورشید نور بخش دلت  
گرت ز جام صفا می‌دهند وقت صبح  
(نزاری: ۹۷۰)

باری، شاعر خورشید را سزاوار بخشندگی می‌داند که در آسمان، سرچشمه و منبع نوری برای دیگر ستارگان به شمار می‌آید.

گر لایق است چشمه خورشید را فلک  
خورشید باده را فلکی کن ز جام ما  
(همان: ۵۵۱)

### نتیجه

نزاری قهستانی هنرمندانه از تصاویر شاعرانه بهره گرفته است تا بتواند اندیشه و تجربه‌های شهودی و شخصی خود را به مخاطبان منتقل کند. وی از عناصری همچون طبیعت بی جان، موجودات جاندار، آسمان و ستارگان، محیط پیرامون زندگی، دین اسلام و ادیان دیگر، اساطیر و تاریخ ایران برای آفرینش تصاویر شاعرانه‌اش استفاده کرده است. در اندیشه‌ی شاعر، تصویر شاعرانه‌ی تمثیل به مانند سایر آرایه‌ها و ترفندهای ادبی فرآیندی دو سویه دارد. بدین معنی که گوینده با بیانی تمثیلی نیمی از انتقال پیام را برعهده دارد و نیم دیگر آن را بر عهده شنونده و مخاطب می‌گذارد. کندوکاو ذهنی برای یافتن حلقه‌های مفقوده این تشبیه مرکب سبب ایجاد حظّ و لذّت ادبی می‌گردد. شاعر با نشان دادن واژه خورشید و جنبه‌های تمثیلی آن در زنجیره کلام و اراده معنایی و رای معنای ظاهری آن، قدرت خود را در بیان اندیشه‌های والا و گسترده و خلق جنبه‌های زیبا شناختی به روشنی آشکار ساخته است.

رویکرد شاعر به خورشید می‌تواند از باورهای اسطوره‌ای و کهن الگوهای موجود در ناخودآگاه، جمعی او مایه گرفته باشد.

## منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم
۲. الیاده، میرچاده، (۱۳۷۲)، رساله در تاریخ ادیان، ترجمه جلال ستاری، تهران: سروش.
۳. بهنیا، محمدرضا، (۱۳۸۱)، بیرجند نگین کویر، تهران: دانشگاه تهران، چ دوم.
۴. پورخالقی چترودی، مه دخت، (۱۳۷۴)، فرهنگ قصه‌های پیامبران، مشهد: آستان قدس رضوی، چ دوم.
۵. حمیدی، سید جعفر، شامیان، اکبر، (۱۳۸۴)، سرچشمه تکوین و توسعه انواع تمثیل، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، سال ۴۸، شماره ۱۹۷.
۶. خرمشاهی، بهاء‌الدین، (۱۳۷۲)، حافظ نامه، تهران: علمی و فرهنگی، چ پنجم.
۷. خسروی، حسین، (۱۳۸۸)، نگاهی به نماد خورشید در تمثیلات سه‌روردی، ادبیات عرفانی و اسطوره شناختی، دانشگاه آزاد اسلامی تهران جنوب، سال ۵، شماره ۱۵.
۸. زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۶۸)، سرّنی، تهران: علمی، چ سوم.
۹. سجادی، سیدجعفر، (۱۳۸۶)، فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، تهران: طهوری، چ هشتم.
۱۰. شمیسا، سیروس، (۱۳۷۷)، فرهنگ و اشارات در ادبیات فارسی، تهران: فردوس.
۱۱. شوالیه، ژان و گریبان، آلن، (۱۳۷۸)، فرهنگ نمادها، ترجمه سودابه فضائلی، تهران: جیحون.
۱۲. عطار نیشابوری، محمدبن ابراهیم، (۱۳۸۸)، مصیبت نامه، تصحیح و تعلیقات محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن.
۱۳. \_\_\_\_\_، (۱۳۸۹)، مختارنامه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن
۱۴. عقیقی، رحیم، (۱۳۷۴)، اساطیر فرهنگ ایران، تهران: توس.
۱۵. غراب، راحله، (۱۳۸۴)، نماد خورشید، مشهد: محقق.
۱۶. غلامپور، لایلا، طاووسی، محمود و...، (۱۳۹۴)، بازخوانی اساطیری \_ علمی نظریه ذره در اشعار عرفانی عطار، ادبیات عرفانی دانشگاه الزهراء، سال هفتم، شماره ۱۳.
۱۷. فتوحی، محمود، (۱۳۸۴)، تمثیل، ماهیت، اقسام، کارکرد، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، سال ۱۲ و ۱۳، شماره ۴۹.
۱۸. فدایی، فرید، (۱۳۸۱) یونگ و روانشناسی تحلیل او، تهران: دانژه.

۱۹. قریشی، زهرا السادات، مهین، حاجی زاده، (۱۳۹۵)، بازتابش نقش اسطوره‌ای خورشید در مثنوی مولانا، مطالعات عرفانی، دانشگاه کاشان، بهار و تابستان، شماره ۲۳
۲۰. لاهیجی، شمس‌الدین محمد، (۱۳۸۸)، مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، تهران: زوار، چ هشتم.
۲۱. محقق مهدی، سلامت آذر، رحیم، (۱۳۸۹)، بررسی برخی از ویژگی‌های سبکی یا تصویرهای شاعرانه در غزلیات حکیم نزاری قهستانی، سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی، سال ۳، شماره ۳.
۲۲. ملایی، غلامحسین، (۱۳۸۳)، تمثیل در ادبیات ایران و جهان، رشد آموزش و زبان فارسی، سال ۱۸، شماره ۷۰.
۲۳. مولوی، جلال‌الدین محمد، (۱۳۷۸)، مثنوی معنوی، تصحیح ناهید فرشادمهر، تهران: محمد.
۲۴. نزاری قهستانی، حکیم سعدالدین، (۱۳۷۱)، دیوان، تصحیح مظاهر مصفا، تهران: علمی.
۲۷. یونگ، کارل گوستاو، (۱۳۶۸)، چهارصورت مثالی، ترجمه پروین فرامرزی، مشهد: آستان قدس.
۲۸. -----، (۱۳۸۳)، روان‌شناسی و شرق، ترجمه لطیف صدقیانی، تهران: جامی.





## **The reflection of the allegoric role of the sun in Nezari,s sonnets**

**Mohammad Hajiabadi**

Persian language and literature of, Islamic Azad University, Azadshahr Branch- Iran

### **Abstract:**

Hakim nezari ghohestani was one of the Persian eloquent poets in the late 7th and early 8 th century. His book of poems includes religion, wisdom and Sufism and is a mixture of Persian, Indian, and greek culture, and the prophet mohammad,s Islamic law. His poems reflect the pains of the overworked and embittered workers who have been wronged and his sonnets are a source of love, and passion. He has beautifully employed simile metaphore, imagery and allegory in his poems. To represent his ideas, he eloquently use the sun and every other term related to the sun. This lies in the poet,s unconsciousness rooted in the mankind,s tendency to mythology.the present paper was an attempt to analyse the allegoric use of the sun in nezari,s poems.

**Keywords:** nezari ghohestani, sonnet, imagery, allegory, sun.